

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین الطاهرین

المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

عرض شد که یک مقداری گفتیم از کتاب مرحوم استاد رضوان الله تعالی علیه قواعد فقهیه متعرض بشویم، ایشان یک بحثی را در صفحه ۱۰۸ تا ۱۰۹ و بعد هم یک مقداری تا ۱۱۰ متعرض شدند و فرمودند که مراد از این حدیث این است که آنی که شیء به وجود خارجیش، مثلاً کسی کتاب کسی را گرفته یا غصب کرده به وجود خارجیش تحت الید است و آن وقت به وجود اعتباریش فوق الید است و به وجوده الخارجی فلا بد أن يكون فی العهدة بذلک الوجود الاعتباری. و این اعتبار وجود اعتباری لا ینعدم إلا باداء ما هو مصداقٌ لذلک الوجود الاعتباری بالحمل الشائع، اگر وجود اعتباری بود دیگه حمل شائع نمی دانیم چیست. و هذا هو عین الضمان إذ العرف لا يفهم من الضمان إلا هذا المعنى.

عادتاً ضمان را می گذارند به صورت تلف نه به این معنا که، بله می شود، یک عبارتی را هم از مجموع خواندیم که در حالین، چه وجود عین و چه عدم عین و از آن تضمین در می آید. این مطلبی بود که دیروز ایشان خواندیم تقریباً عین عبارتش هم خواندیم و عرض کردیم ابتدائاً اجمالاً عرض کردیم که یک مقداری ظواهر عبارت را نمی شود خیلی تصدیق کرد.

یکی از حضار: منظورشان از این حمل شائع چون مثلاً مشخصات فردی موضوع له ماخوذ نیست را گفتند؟

آیت الله مددی: یعنی نه حمل شائعش هم وجود واقعیش است، آنی که واقعا هست کتاب است همان کتاب خارجی است. حمل شائع مرادشان آن است.

در صفحه ۱۰۹ یک اشاره ای فرمودند که در بعضی از نسخ دارد تودیّه و لذا در بعضی از نسخ دارد حتی یودیّه أو حتی یودی، البته ایشان یودی و یودیّه نوشته، تا آن جایی که من در ذهنم است هیچ نسخه ای یودی یا یودیّه ندارد، آنی که هست تودیّه به صیغه مونث است چون دارد علی الید ما اخذت، واضح است که صیغه مونث است، شاید چاپخانه اشتباه چاپ کرده، ان شا الله امیدوارم چاپخانه نقطه

ها را به جای این که بالا بگذارد پایین گذاشته، تودیه را یودیه چاپ کرده است. تودیه باید باشد، عرض کردم من تا حالا یودیه ندیدم،

من اخذ عصا اخیه المومن فلیردها، آنجا بله اما این جا معلوم است که مونث است، احتیاج به بحث ندارد.

البته مرحوم آقای بجنوردی قدس الله سرّه این نسخ را بیان فرمودند.

بعد فرمودند هذا الاختلاف فی النسخ لا یوثر فی معنی الحديث و إن احتمل بعض أن کلمة یودیه، باز هم مذکر آوردند. یوید أن الظرف

ظرف مستقرّ لا أنه ظرف حتى یكون عامله من افعال الخصوص که مثل یجب باشد.

لان هذه الکلمة مع الهاء معناه

معناها باید باشد، این مذکر و مونث انصافا در بین عبارات بزرگان خیلی مراعات نشده انصافا. معناه نوشته ولی باید معناها باشد.

أنه یؤدی ذلک الذی أخذه

روایت که مونث دارد.

و نفس ما وقع تحت الید و وجوب رد نفس ما وقع تحت الید بعد التلف غیر معقول بل المعنی المعقول منه هو أن ذلک المأخوذ علی

عهدته و لا یفرغ ذمته إلا بأداء ذلک الامر الاعتباری الذی علی عهدته بالترتیب الذی ذکرنا.

بعد هم یاشان می گوید فرقی نمی کند که افعال عموم باشد یا نه.

بعد می فرماید:

كما أن ما احتمله بعض آخر من أن مفاد الحديث بقرینة وجود هذا الضمیر عبارة عن وجوب الرد تکلیفا

عرض کردم اهل سنت هم عده ایشان همین را فهمیدند.

ما دامت العین موجودة و قبل التلف إذ بعد التلف لا یمکن رده فلا ربط له بباب الضمان أصلا

یک اضافه دیگه هم بکنم، عده ای هم یعنی بعضی ها احتمال دادند، حالا نمی توانم به عنوان قول نسبت بدهم که اصلا معنای حدیث در

حقیقت این هم نیست که حالا ایشان فرمودند وجوب رد تکلیفا، دقت بکنید، علی الید ما اخذت من دیروز یک توضیحی را عرض کردم

.....

که این یک نوع تعبیر ادبی است یا یک نوع تعبیر قانونی است، این که می آید می گوید هنوز روی دست شماست این مرادش چیست؟ مرادش این است که ای انسانی که مال دیگری را گرفتی، يجب عليك حفظه، مراد جدی این است، نه يجب عليك ردّه، ایشان فرمودند وجوب رد، حتی گفته شده این را به عنوان قول من نمی توانم نسبت بدهم، این را به نظرم در حاشیه مرحوم آقا شیخ محمد حسین اصفهانی دیدم که این کنایه باشد، به اصطلاح من کنایه، که اگر شما این تسبیح را از کسی گرفتید، این کتاب را گرفتید این را باید حفظش بکنید تا ردّش بکنید پس مراد جدی از این روایت نه ضمان است و نه وجوب ردّ است بلکه و ان شا الله خواهد آمد بعد مرحوم شیخ در احکام مقبوض به عقد فاسد ان شا الله متعرض می شویم، احکام بعدیش بعد از این قاعده آن جا خواهیم گفت که اصلاً یکی از احکام مقبوض به عقد فاسد این است که وجوب ردّ است، باید حتماً رد بکند، مقبوض به عقد فاسد و بعد هم بحث دیگه این رد هم فوری است، يجب الردّ فوراً، فوراً باید آن را به صاحبش رد بکنیم.

این لا وجه له، لما ذكرنا من أن معنى الحديث و ظاهره المتفاهم عرفاً، المتفاهم منه می گویند، كون الماخوذ و ما هو تحت اليد، این جا تحت اليد را ایشان آورده، با این که ظاهراً فوق اليد است.

و السيطرة، این سیطره تفسیر ید است

این ماخوذ علی عهده مستقراً و ثابتاً إلى أن يفرغ ذمته و يؤدي ذلك الشيء بأحد الوجوه الثلاثة المترتبة الطولية المتقدمة.

که اگر خودش بود بود، اگر نبود مثلش و یا قیمتش، این مرادشان است. این را من دیگه تقریباً بحث دیروز ایشان را تکمیل کردم. عرض کنم که ظاهراً من فکر می کنم مرحوم استاد قدس الله سرّه فکر کردند این حدیث پیش ما آمده، نسخش مختلف است، عرض کردم این حدیث اصلاً در کتب ما نیامده است، در کتب حدیثی ما این حدیث کلاً نیامده است. در کتب حدیثی اهل سنت که آمده هم حتی تردّد دارد که ایشان ناقص نقل کردند و هم حتی تودّی دارد و هم حتی تودّیه هم دارد و این که ایشان می گوید وجوب رد تکلیفاً، چرا؟ چون گفتند تودّیه، یعنی همان مال را که گرفته. اگر می خواهد ضمان باشد باید مثل و قیمت باشد، دیگه تودّیه صدق نمی کند. باز یک تصور دیگری شده که اگر مسئله، مسئله رد باشد مال عین است، مسئله ادا باشد مال ضمان است یا به عکس چون ما مسئله ردّ و ادا را هر دو

.....
را در قرآن داریم یعنی اگر بخواهیم دنبال این کلمه برویم و بحث بکنیم بحث قرآنی، فردّوه بمثلها، ردوا داریم، آیا مراد از رد در این حدیث چیست؟ فرقی دارد بین ردّ و بین موداء یا نه؟ چون ما مثلاً در حدیث اهل سنت داریم العاریه مردوده، العاریه موداء. به نظرم می آید که عده ای از العاریه مردوده فهمیدند که خودش را باید رد بکند، دیگه ضامن نیست اما العاریه موداء ضامن است.

آن وقت ما در خود قرآن هم داریم، إن الله یامرکم أن تودّی الامانات إلی اهلها، دقت شد؟ پس بنابراین ما تا حالا وارد این بحث نشده بودیم، چرا؟ سرّش هم این بود که این اختلاف حدیث پیش ما نیامده است که تاثیر داشته باشد، اصلاً حدیث کلاً پیش ما نیامده است. الان تردّ هم احتمال می دهیم باشد، اگر تردّ هم باشد چهار تا احتمال می شود، حتی تردّ، ترد و رد، ماده رد در عاریه هم آمده است، ماده رد و یردّ در همین باب هم آمده، من اخذ عصا اخیه فلیردّها که در نصب الرایه نقل شده بود، آن جا هم رد آمده، ماده موداء در باب عاریه هم آمده، العاریه موداء، آن وقت پس در این جا در ذیل این حدیث مبارک به نظرم سه تاست، حالا شاید چهار تا باشد، آنی که در ذهن من است سه تاست و اشاره اجمالی آن روز که خواندیم و متعرض شدیم، مصادری که تودّی نوشتند و مصادری که تودّیه، از تودّیه فهمیدند که ضمان توش نیست، فقط وجوب رد است، چون دارد همان را رد بکند، کتاب برادر مومنش را گرفت همان را رد بکند، پس این جا مرحوم آقای بجنوردی قدس الله نفسه اولاً توضیح ندادند.

یکی از حضار: از تودّی ضمان در می آید.

آیت الله مددی: از تودّی شاید ولی از تودّیه گفتند در نمی آید چون همان را رد بکند.

یکی از حضار: تودّی یعنی ادا بکند اما تردّ یعنی رد بکند، فرقی چی شد رد و تودّی؟

آیت الله مددی: خب ممکن است بگوییم در ردّ ضمان نیست اما در ادا هست.

بعد باز دو مرتبه تودّی بدون هاء توش ضمان است، تودّیه با هاء ضمان ندارد.

یکی از حضار: گاهی موقع ها حذف می شود.

آیت الله مددی: خیلی خوب ببینید، اما اصلاً آمدیم گفتیم چرا این بحث را بکنیم؟ وقتی روایت پیش ما نیامده بحث چه چیزی را می‌کنیم؟ ما یک روش داریم این طور نیست که در فقه آزاد باشیم برای خودمان هر چه بخواهیم بگوییم.

یکی از حضار: ببینید اگر قبول نکردیم اصلاً روش بحث نکنیم.

آیت الله مددی: آهان اجمال چرا، فرض کنید به خاطر شیخ طوسی و بعد از شیخ طوسی روایت جا افتاده خیلی خوب، فوقش می‌شود اجمال، نمی‌توانیم روی لفظ خیلی کار بکنیم.

ایشان فقط نوشتند بعضی نسخه، توضیح ندادند که این نسخه مال ما نیست، اولاً ایشان مذکر آوردند، در هیچ نسخه ای مذکر نیست، در تمام نسخه‌ها مونث است، آن وقت هم توضیح کامل ندادند فرق بین، ایشان گفتند احتمال بعضی که اگر با هاء باشد فقط، چون آنها گفتند تودیه، ضمیر به خودش می‌خورد، به بدلش نمی‌خورد. آن‌هایی که اشکال کردند تودیه، و عباراتشان را هم خواندیم و دیگه نمی‌خواهد تکرار بکنیم.

علی ای حال می‌خواهم بگویم این جور بحث که بعضی نسخه و اینها روشن نیست، یعنی کسی استفاده علمی نمی‌کند. ای کاش خوب بود این را در حاشیه محقق کتاب اضافه می‌کرد که بابا این نسخه اهل سنت است، در فلان مصدر و فلان و فلان کذا این آمده حتی تردّ، تردّ را الان یاد نمی‌آید. در تودّی چرا،

یکی از حضار: تا حالا هم هر چیزی را که من دیدم هاء ندارد. همین هم تودّی دارد، ادامه اش در تفسیر نیشابوری.

آیت الله مددی: به نظرم مصدر اصلی حدیثش یکی هم تودیه دارد، یا دارمی است یا ابو داود است یعنی این چون در سنن اربع اهل سنت آمده، نه در تفسیر، در سننشان آمده. به نظر من می‌آید تودیه در خود کتب روایتشان، در ذهن من این طور است. مثل دارمی است یا ابو داود است، یکیشان به نظر من تودیه دارد.

خود سنن بیهقی نوشته باب وجود ردّ المغصوب إذا کان باقیا. یعنی ضمان نفهمیده. اصلاً عنوان باب سنن بیهقی این است.

یکی از حضار: آن هم در ادامه اش همین را دارد، ثم إن الحسن نسی حدیثه و قال هو امینک. لا ضمان علیه.

آیت الله مددی: لا ضمان علیه.

روشن شد؟ این مطلب را من می خواستم بخوانم، توضیح بدهم که خب ایشان نوشتند نسخ و اینها، این را خوب بود محشین و محققین کتاب اضافه می کردند و روشن می کردند، تاریخش، وضعش، ترتیبش که ما. پس ما مجموعاً سه تا لفظ داریم، تردّ، آن وقت می خواستم فرق بین رد و ادا، تادیه، آیا از یکی ضمان در می آید و از یکی در نمی آید این بحث هایی است که شده، نمی خواهم بگویم این، یا اگر هم نشده این ها بحث های خوبی است. الان من بگویم شده در ذهنم شاید مصدري نباشد اما یادم می آید بعضی هایشان از العاریه مردوده ضمان نفهمیدند، العاریه موداء، به نظرم، حالا آن را باز می ترسم اشتباه کرده باشم، حواسم پرت بشود.

به هر حال این نکته فنی ای که در مسئله هست روی مبانی ما خب طبعاً این نسخ هیچ تاثیرگذار نیستند، چون اصلاً روایت نیامد، در هیچ مصدري از مصادر ما نیامده است. اجمالاً چرا لا اشکال، فإن الغصب مردود کله، ما آن را داریم که فإن الغصب مردود کله، یا کله، فإن الغصب کله مردود، ما این را داریم، در اهل سنت به نظرم ندیدم. به نظرم در روایت ما داریم، الغصب مردود.

من تازگی، چون من این جوری هستم وقتی یک بحث پیش می آید مثلاً باب غصب وسائل را همیشه نگاه می کنم. شاید یک چیز دیگر باشد.

یکی از حضار: الغصب مردود نداریم، من نتوانستم پیدا بکنم.

آیت الله مددی: در جلد غصب وسائل است به نظرم.

آن وقت چون همه باب را نگاه می کنم گاهی قر و قاتی می شود، گاهی کتاب های دیگر اهل سنت و جامع الاحادیث را نگاه می کنم دیگر شبهه می شود که آیا. فإن الغصب کله مردود.

یکی از حضار: فإن الغصب کله مردود

آیت الله مددی: عرض کردم دیدم. چه کسی نقل می کند؟

یکی از حضار: این را که کافی.

آیت الله مددی: آهان.

آن وقت اگر جامع الاحادیث را نگاه بکنید ممکن است دعائم و اینها باشد، مصدرش در ذهنم خیلی نمی ماند، الان این کافی هم در ذهنم نبود. سندش را بخوانید.

یکی از حضار: علی ابن ابراهیم بن هاشم عن أبیه عن حماد ابن عیسی عن بعض اصحابنا عن العبد الصالح

آیت الله مددی: آهان این حدیثی است که مال اقسام ارضین است.

یکی از حضار: الخمس من خمسة اشیاء

آیت الله مددی: مال موسی ابن جعفر سلام الله علیه است. یک حدیث نسبتا مفصلی است که در مسائل مالیات ها و اموالی است که دولت می گیرد که ما این را مفصل در محل خودش متعرض شدیم.

یکی از حضار: حدیث را قبول دارید؟

آیت الله مددی: اجمالا خوب است، البته توضیحاتی دادیم چون این جور اموال غالبا در اختیار ائمه عملا نبوده چون خیلی هایش اصلا حکومتی است. این ها را ظاهرا ائمه علیهم السلام می خواستند حکم اولی اینها را بیان بکنند و إلا بعضی هایش ممکن است به احکام ولایی هم بخورد.

حالا به هر حال حدیث نسبتا مفصلی است، به نظرم در کتاب اصول کافی هم آورده است.

یکی از حضار: جلد یک

آیت الله مددی: ابواب الحجّه است، یک بابی دارد در آخر ابواب الحجّه که مثلا الارض کلها للامام، یک همچین عنوانی دارد.

یکی از حضار: باب النّیء و الانفال.

آیت الله مددی: آهان.

این جلد یک است یعنی رفته روی حجت، روی امام. یک باب دیگری هم دارد آن الارض کلها للامام. فکر می کنم نزدیک همین باب است، در ابواب الحجّة آخرهای جلد یک است یک بابی به این عنوان دارد رضوان الله تعالی علیه.

علی ای حال الغصب کله مردود، اما الغصب کله مردود در اصطلاحات فقهی ما از آن ضمان هم در می آید. در باب غصب مردود، از رد کلمه ضمان هم در می آید، این طور نیست که ضمان توش نباشد. آن را نقل کردم که مردود و موداة فرقی این باشد و إلا از این عبارت که می آید، ضمان در می آید چون مسلم است که ضمان غصب دارد، در آن بحث ندارد که.

یکی از حضار: این از قرینه

آیت الله مددی: از غصب است.

از غصب در می آید که مردوده، نه این که خودش را، اگر هم نشد بدلش را باید بدهد، اگر تلف شد باید بدهد، به اتلاف نیست، غصب کله مردود، حالا شاید کله یعنی مطلقا چه موجود باشد و چه نباشد، کله مثل همان عموم الحالین که آن گفت فی عموم الحالین، این جا هم شاید مراد این باشد. حالا به هر حال من چون عبارت مرحوم استاد را خواندم و عرض کردیم اینها نکات کوچکی بود.

اصل مطلبی را که ما در مطلب ایشان داشتیم ایشان فرمودند که شیء به وجود خارجیش تحت الید است و به وجود اعتباریش شارع اعتبار کرده فوق الید، که از استعلاء، حالا فوقیت غیر از استعلاء است که گذشت. عرض کردیم عنوان تحت الید نیامده. حالا ایشان مرادشان این است و این مطلب که این به وجود اعتباریش فوق الید است و دو تا مصداق دارد و آن بالحمل الشائع مصداقش مثلا وجود خارجیش و آن بدلش هم مصداق دومش است با مثلا خصوصیات نوعی و صنفی و فردی را حساب کردند ظاهرش که روشن به نظر نمی رسد، توضیح هم دیروز اشاره عرض کردیم. من یک مقداری فکر کردم احتمال دادم مطلب، البته این که این مطلب را هم ایشان از کجا گرفتند فعلا مصدر این مطلب نیست. احتمال دادم در ذهن مبارک خودشان. حالا فعلا نمی توانم چیزی نسبت بدهم. شاید یک مقدار عبارت بد نوشته شده، یعنی بد تقریب شده، نه مراد ایشان که فوقیت به لحاظ وجوده الاعتباری، نه، به لحاظ وجوده فی وعاء الاعتبار مرادشان بوده، مسائل اعتبارات چه ادبی و چه قانونی در کلمات این قدما خیلی روشن نیست، واضح است آدم وقتی مراجعه می کند.

آن وقت مرادشان این بوده که این شیء در وعای واقع و در واقع تحت الید است اما شارع آمده آن را در وعای اعتبار آن را فوق الید دیده، مرادش نه وجوده الاعتباری یعنی همین تسبیح را من از کسی گرفتم در واقع که نگاه بکنید دست من است، در آن تصرف می کنم و تحت الید و تحت السیطره است، این در وعای واقع است نه بوجوده الواقعی، این تسبیح بوجوده الواقعی در ظرف واقع که نگاه بکنیم تحت الید است. آن وقت شارع مقدس همین تسبیح را فوق الید دیده است. یعنی آمده همان نکته ای که من دیروز عرض کردم، می گویم اینها را دیگه تقریب نفرمودند.

در امور اعتباری چون این طوری است که وعای اعتبار یک وعای خاص خودش است، یک چیزی را تصویر می کند یعنی یک امر واقعی داریم که در خارج است و در واقعیت خودش است، یک امر اعتباری داریم، از آن امر خارجی مثل زید اسد یا جانی اسد، از آن شجاعت زید را از آن تعبیر می کنیم که این زید اسد شده، در وعای اعتبار آن را شیر می بیند. این اعتبار ادبی است. در اعتبار قانونی هم همین طور است مثلاً المومنون عند شروطهم را که دیروز گفتیم، می آید می بیند که انسان مومن همراه شرطش است، جدا نمی شود. ببینید همراهش است، از او جدا نمی شود. این را خب عرض کردیم ممکن است اعتبار ادبی باشد و ممکن است اعتبار قانونی باشد، اعتبار قانونی هم باشد ضمان باشد، وجوب تکلیفی باشد و الی آخره. این توضیحاتی بود که گذشت.

فرض کنید مثلاً روایت داریم که کسی که مقداری از زمین اخیه المومن را غصب بکند تا هفت طبقه زمین مثل طوق در گردش است روز قیامت، این طوق شدن در روز قیامت ممکن است مجاز ادبی باشد، مثل یار بد بدتر بود از مار بد، ممکن است اعتبار قانونی باشد، آن وقت فرقی چیست؟ اگر ادبی باشد یعنی این یک بار سنگینی به عهده تو است، تا آن جایی که سنگینی این بار با تمام وجودش بر تو صدق می کند مثل همین شعر معروف، این سخن های چو مار و کژدم، مار و عقرب گردد گیرد دمت. یعنی این سخن، این یک مجاز ادبی است، یک اعتبار ادبی است اما اگر ما آمدیم آن را اعتبار قانونی گرفتیم، همین که هفت طبقه زمین، اگر اعتبار قانونی گرفتیم ممکن است بگوییم که از این حدیث در می آید که اگر حدیث مالک زمین شد تا هفت طبقه اش مالک است. خب این یک مسئله ای است که الان در دنیای روز رویش حساب است دیگه، الان یکی از مشکلات دنیای روز همین است. مقدار ملکیت من برای زمین تا

چقدر است؟ فرض کنید مثلاً من یک قطعه هکتار صد هکتاری دارم، بعد می آیند توش چاه نفت می زنند، سه هزار متر پایین می روند چاه نفت در می آید، آیا این چاه نفت مال من است یا نه؟ یا می گویند زمین که مال توست صد متر مال توست نه سه هزار متر زیر زمین یا یک کسی از جای دیگه می آید یک تونل می زند و صد متر در زمین می رود و گنجی در می آورد، آن مال اوست یا مال من است؟ آن حدیثی که می گوید تا هفت طبقه به گردش طوق است او می خواهد بگوید تا فیها خالدون زمین مال تو است، این می شود اثر قانونی. آن مار و کژدم گردد گیرد دمت، آن می شود مجاز و اعتبار ادبی.

حالا ببینید این که می خواهد این طور بگوید شما تکویناً در وعای واقع نگاه بکنید کتاب را از رفیقت گرفتی غصب گرفتی یا بدون اجازه گرفتی در آن تصرف می کنی، تحت ید تو است اما این در حقیقت تحت ید نیست، این بالا ثابت است، این بالای دست است. این بالای دست است در وعای اعتبار دیده، مقنن این را دیده نه بوجوده الاعتباری که ایشان نوشته، بوعاء الاعتبار، در وعای اعتبار این بالاست یعنی شما هر تصرفی بکنید این تصرف در آن تاثیر نمی کند، اصلاً نمی شود، این بالای دست است، این همین جور در دست هست تا به صاحبش رد بکنی.

پس این مراد ایشان شاید این بوده، روشن شد؟ آن وقت این معنایش عبارة اخرى از این است که این که ایشان می گوید تحت الید و فوق الید مرادشان این باشد وقتی شارع آمد گفت این فوق الید است، گفت علی الید یعنی تحت الید نیست، آن وقت این تحت الید چون می دانید ید خالی تحت سیطره خارج دو جور است، یک چیزی که تحت سیطره من در خارج است گاهی ملک من است و گاهی ملک من نیست، غصب می کنم و تصرف می کنم و لذا هم عرض کردیم دو جور ملکیت را ما فرض کردیم، یکی انتزاعی، انتزاعی این است که بر یک چیزی من سیطره دارم و انجام می دهم اما مالکش نیستم، مثل غصب، فهم لها مالکون، اسم این را انتزاعی گذاشتیم. یک ملکیت هم تحت الید اعتباری که مالکش باشند و لذا عده ای از تعبیرات این است که خیال کردند انتزاعی و اعتباری یکی است چون منشا را نگاه می کنند، تحت سیطره من است اسمش می شود انتزاعی.

یکی از حضار: وقتی اعتباری شد انتزاعی هم می شود.

آیت الله مددی: دو تاست، مقوله انتزاع غیر از اعتبار است.

درست است در یک نکته مشترکند، و آن نکته این است که یک چیز را به لحاظ یک چیزی نگاه می کند و یک نکته ای را در نظر می گیرد انتزاع می کند، این درست است، اعتبار هم همین کار را می کند، در اعتبار هم همین کار را می کند، فقط نکته ای که هست در باب انتزاع چیزی را اضافه نمی کند، ببینید سقف را در نظر می گیرد، من را هم در نظر می گیرد می گوید فوقیت.

یکی از حضار: همان بحثی است که الحجیه امر اعتباری او انتزاعی

آیت الله مددی: نه غیر از آن، این کلا توسعه دارد.

مرحوم نائینی در مباحث تنبیهات در استصحاب احکام وضعیه به مناسبت قول، در آن جا در تنبیه ششم یا مقدمه ششمش فرق بین انتزاع و اعتبار را می گوید و ما عرض کردیم این مطلب درست است، در امور انتزاعی دو چیز را می بینیم، یک زاویه را می بینیم، یک نکته ای را می بینیم و چیزی که در خارج نیست و تحقق خارجی ندارد، به قول مرحوم نجم الاثمه رضی قوامش به طرفین است، معنای حرفی همین است، قوامش به طرفین است.

یکی از حضار: آنی که منشا انتزاع دارد

آیت الله مددی: چیست، این حالت خاصی که سقف با من دارد، از آن فوقیت است. این دیوار یمینیت است، این یمین من است، این یسار من است، این ها انتزاع است.

اما اگر همین حالت را دید چیزی را بار کرد و آورد این اسمش اعتبار است مثل ملکیت، مثلا شما را نگاه می کند این تسبیح دست شماست در آن تصرف می کنید، می گوید شما مالکش هستید یعنی شما بر این مسیطری، مسلطی، فقط همین مقدار.

اما اگر بگویم ملک، ملک یعنی چه؟ می توانی بفروشی، می توانی بخری، دولت و قانون آمد از آن دفاع می کند، ارث می رسد، می توانی هبه بدهی، می توانی مقابلش بگویی، این می شود اعتبار، انتزاع چیزی اضافه نمی کند، نکته فنی را دقت کردید؟

یکی از حضار: چون حقیقی است و تکوینی و واقع.

آیت الله مددی: طرفینش واقعی اند، آن نسبت انتزاع است.

اما در باب اعتباری همین طور است، همین تسبیح را می بیند، اضافه بر او چیزی را اضافه می کند، می گوید ملک تو، این ملک هم وقتی ملک می گوید روی نکته است یعنی باز هم که ملک می گوید یعنی چه؟ یعنی می توانی در آن تصرفات درست است، اگر کسی آمد دولت از تو دفاع می کند، می توانی بفروشی، می توانی هبه بدهی، می توانی وقفش بکنی، می توانی بفروشی یعنی می آید، به این لحاظ می گوید

خوب دقت کردید شاید نظر آقای بجنوردی این بوده که این کتابی را که این غصب می کند این تحت یدش هست در وعای تکوین، اما این تحت ید را شارع نمی آید بگوید این تحت ید است، تا گفت تحت ید است یعنی ملک شد یعنی شد ملک اعتباری اما تحت ید که شد می شود انتزاعی.

آن وقت شارع چه می کند؟ می آید می گوید این فوق ید است، خوب دقت بکنید. آن وقت ایشان نظرش این است که تا شارع آمد گفت فوق، با این که تکوینا تحت ید بود، تا آمد گفت فوق باید یک نکته ای در نظر باشد، نمی شود بگوید فوق، نکته اش چیست؟ ردش بکن، فوراً رد بکن، نکته اش چیست؟ اگر تلف شد بدهد. این باید، این شرح عبارت ایشان است.

به نظر من اگر ایشان این جور می فرمودند دیگه عبارت را کامل خواندم. این که می گوید عقلاً هم همین را می فهمند شرح همین مطلب است یعنی چرا به جای این که تکوینا، تکوینا نه بوجوده الواقعی، تکوینا تحت الید است، تحت الید را مقنن و شارع نمی گوید تحت الید، چرا نمی گوید تحت الید؟ چون اگر می گفت تحت الید چون مقنن است می شود ملک، می شود ملک اعتباری. الان که تحت الید است ملک انتزاعی است، تکوینا ملک انتزاعی است. اگر مقنن آمد گفت تحت الید می شود ملک اعتباری.

پس مقنن به جای این که بگوید تحت الید گفت فوق الید یعنی می خواهد بگوید ملک اعتباری نشد پس در وعای اعتبار فوقیت است نه بوجوده الاعتباری، بوجوده الحقیقی، این تسبیح حقیقتاً فوق دست تو است، لکن این فوقیت، چون در فوقیت هم مثل انتزاعی است که نگاه می کند، تسبیح را دیده فوق دست تو لکن روی نکته ای قرار می دهد. آن نکته این است که حتی تودّی یعنی این روی دست تو

است تا بدهی، و إلا از دست تو جدا نمی شود، تحت ید نمی شود، این روی دست است. احتمال می دهم مراد ایشان این بوده، روشن شد؟ یکی مطلب واضح تر شد.

آن وقت این صحبت می شود که حالا که آمد گفت فوق الید، حالا که آمد آن وجود انتزاعی را نفی کرد و گفت فوق الید، مرادش چیست؟ فقط این است که رد بکن؟ یکی این، یا نه این همین جور فوق می ماند اگر هم دست تو تلف شد این هنوز روی دست تو است، عموم الحالین، ببینید آن گفت عموم الحالین یعنی این فوق الید اطلاق دارد تا عموم الحالین. چه بماند و چه تلف بشود.

آن وقت این جا باز بحث هایی است که یک مقدار از بحث غضب هم اگر دقت بکنید همین جاست، مثلاً من فرض کنید گندمی را از کسی غضب کردم، خب این فوق الید است، رفتم گردن را کاشتم، در آن زمین خودم آب دادم و کاشتم شد خوشه. آیا آن شخص از من صد کیلو گندم از من غضب کردم، صد کیلو گندم باید به او بدهم یا این خوشه ها هم مال اوست؟ آن گندم هنوز روی دست من است، الان که کاشتم رفت گندم؟ روی دست من هنوز همان صد کیلو گندم است یا روی دست من این خوشه ای است که در خارج است. یا اگر من زمین کسی را گرفتم و توش کاشتم یا من آب کسی را گرفتم، زمین مال خودم بود و گندم هم مال خودم بود، با آن کاشتم، آیا این ها چی صدق می کند؟ شما ماشین کسی را غضب کردید و رنگش را عوض کردید، می گویند نه آقا این ماشین همان است، هنوز روی دست است، بده، ردش بکن، با رنگ عوض کردن غیر از این که گندم.

پس یک مقدار مباحث غضب هم از همین جاست.

یکی از حضار: خب الان فتوا چیست؟

آیت الله مددی: فتوا این است للزاع زرعه و إن كان غاصبا.

البته آن به نظرم در جایی است که زمین مال طرف باشد یعنی گندم را فقط باید بدهد. آن از بین رفت، آن عنوان از بین رفت، این آن نیست، بدل آن را باید بدهد، صد کیلو گندم بدهد، این خوشه الان. روشن شد چی می خواهیم بگویم؟

بعدش هم از نظر فنی به خاطر این که کار توش آمد، دیگه فقط گندم آن نیست که فقط گندم آن را در دست ببیند.

یکی از حضار: خب اصلش خراب بوده.

آیت الله مددی: آهان، گندم را تلف کرد، با زرعش تلف کرد بدلتش، هنوز گندم روی دستش است نه این خوشه خارجی روی دستش باشد.

پس بنابراین مراد مرحوم آقای بجنوردی این بود، روشن شد؟ آن وقت می گوید عقلا از این می فهمند ضمان، به این تقریبی که من گفتم فکر می کنم روشن شد دیگه، یعنی این علی الید در مقابل تحت، مراد ایشان این بوده، نه این که در روایت تحت الید آمده، این علی الید در مقابل تحت الید است تکوینا، نه بوجوده الحقیقی، تکوینا تحت الید بوده و تحت الید انتزاعی نه اعتباری، شارع اعتبارا می گوید فوق الید. خب حالا که گفت فوق الید به چه مناسبت؟ به این مناسبت که تو هنوز رد نکردی روی دستت است، این هنوز روی دستت است، این زیر دست نشده. در حقیقت این فوق الید مال مقابل تحت الید است.

پس این تحت الید است، شما هر کاری بکنید این فوق الید است. کتاب را باز بکنی بخوانی به کسی بدهی، بگیری، امانت بدهی، یک سال، دو سال، پنج سال، ده سال، این هنوز فوق الید است. این تحت الید نمی شود. چون فوق الید است اگر بخواهی از فوق الید آن را برداری به صاحبش بده،

یکی از حضار: چرا نگفت به ذمه؟

آیت الله مددی: می گوید این اعم شد، عموم فی الحالین.

و لذا من فکر می کنم این همان بحث ما بوده که آیا از علی الید ضمان در می آید یا نه؟ من فکر می کنم دیگه با این بحث ما روشن شد، انصافا همان عبارتی که در مجموع نووی آمده بود لعموم الحالین، یعنی اطلاق علی الید، این علی برای این جهت آمد که ایشان تقریب دیگری کرد، این تقریب بد نیست.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين